

دست از دخترخوانده کوتاه!

بالأخره پس از کش و قوس‌های فراوان، و با وجود اعتراضات شدید فعالان حقوق کودک، زنان مترقی و بسیاری از حقوقدانان، شورای نگهبان روز چهارشنبه دهم مهرماه لایحه‌ی به اصطلاح «حمایت» از کودکان بی سرپرست و بد سرپرست را تصویب کرد که به موجب آن، قانوناً به پدرخوانده امکان ازدواج با دخترخوانده داده می‌شود.

یک بار دیگر مسئولان قانونگذار در جمهوری اسلامی، قانونی را تصویب و به اجرا گذاشتند که ماهیت ارتجاعی، زن ستیز و بیرحمانه‌اشان را بی پرده و گستاخانه آشکار می‌سازد؛ به عقد ازدواج درآوردن دخترانی که به فرزندخواندگی مردی در می‌آیند و وارد خانواده‌ی او می‌شوند تا از حمایت پدران‌ه‌ی وی در تمام زمینه‌های روحی-روانی، خانوادگی-اجتماعی و البته اقتصادی برخوردار گردند، نهایت وقاحت و بی‌شرمی مقامات را به طریق تازه‌ای به نمایش گذاشته است.

مضحک است که جمهوری اسلامی در آغاز تثبیت خود در سال‌های نخستین پس از انقلاب ۵۷ و یورش همه جانبه به نیروهای چپ و رادیکال انقلابی، دست به تبلیغات دروغین و شرم‌آوری علیه کمونیست‌ها زد، مبنی بر اینکه کمونیست‌ها با اعضای خانواده‌ی خود ازدواج می‌کنند یا زنان خود را اشتراکی می‌کنند! جمهوری اسلامی ساقط نشد تا نشان دهد اتفاقاً این از اخلاقیات اسلامی خود این حاکمیت است که چنین رفتاری را قانونمند می‌کند. ما ارزش‌های این رژیم را که خصلت متجاوز به زن دارد، بارها در اعمال

کارگزاران و مسئولان رژیم جمهوری اسلامی دیده‌ایم: از ضرب و شتم زنان به علت «بدحجابی» گرفته تا تجاوز جنسی به زنان «باکره» ای که در زندان‌های رژیم منتظر اعدام هستند.

وقتی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی هزاران زن تن فروش از فروش تن خویش امرار معاش می‌کنند و تنها با خواندن وردی به نام «صیغه» این تن فروشی قانونمند می‌شود و رسمیت پیدا می‌کند، بلافاصله باید به این نتیجه رسید که در نظام سرمایه داری، بخصوص نوع اسلامی کنونی آن، زن موجودی اشتراکی است و این در حالی است که جمهوری اسلامی با تبلیغات علیه اشتراک به حاکمیت رسید تا همه چیز، و بخصوص تصویب قوانین ضد زن را در انحصار خویش قرار دهد.

این بار اما، این حمله و تجاوز جنسی «قانونی» را نسبت به دختر بچه‌های تازه بالغی اعمال کرده‌اند که محروم از پدر و مادر و تکیه گاهی برای دفاع از حقشان هستند. برای اینکه کمی ابعاد اسفبار و گسترده‌ی پدیده‌ی ازدواج دختران خردسال در کشور خود را درک کنیم، کافی است نگاهی گذرا به آمارهای «رسمی» نظام داشته باشیم.

مقایسه‌ی آمار ملی ازدواج‌های ثبت شده دختران زیر ۱۵ سال در سال ۱۳۸۵ و همین آمار در سال ۱۳۹۰ به روشنی نشان می‌دهد که تعداد این ازدواج‌ها از ۳۳/۳۸۳ در سال ۱۳۸۵ به ۳۹/۸۳۱ در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است. در واقع، درصد ازدواج دخترانی که زیر ۱۵ سالگی شوهر داده می‌شوند، در این دوره‌ی ۵ ساله، ۳۵ درصد رشد داشته، و یکی از علل اصلی آن فقر خانواده‌ها بوده است. تنها در سال گذشته، ۱۳۹۱، حداقل ۱۵۳۷ دختر زیر ۱۰ سال و ۲۹/۸۲۷ دختر ۱۰ تا ۱۴ ساله به اجبار،

ازدواج کرده اند. این ارقام، تنها آمار اعلام شده از ازدواج های ثبت شده در ۲۴ استان از ۳۲ استان ایران را دربر می گیرد و شامل بقیه استان ها و نیز ازدواج های ثبت نشده که تعدادشان بسیار بیش تر است، نمی شود. در سال گذشته حداقل روزی چهار دختر، با اجازه قضات، از سر کلاس های مدرسه برای ازدواج اجباری برده شده اند که پیامد آن، علاوه بر محرومیت از آموزش، خشونت روانی و فیزیکی، تجاوز زناشویی و محرومیت از حق سلامت بوده است.

در تمام جوامع پیشرفته ای امروز و حتی در ساختار فرهنگی جامعه ای خودمان، همیشه «فرزندخوانده» کسی بوده است که باید به چشم «فرزند» به او نگریست. اما در چشم ددمنشانه ای این آقایان، دخترخوانده می تواند ابزاری برای لذت پدرخوانده هم باشد؛ در واقع در اینجا پدرخوانده در نقش مردی ظاهر می شود که حق نخستین «کام گیری» از فرزندخوانده ای خود را دارد. این روش «کام گیری» در دوران برده داری و نظام ارباب-رعیتی، و در روابط بین برده ای زن و برده دار، و زن رعیت و ارباب، معمول بوده است؛ به این ترتیب که زن برده یا رعیت باید شب پیش از عروسی با «رئیس» خود همخوابگی می کرد تا سپس مجوز ازدواج او داده شود. آیا شما در اینجا شباهتی با آن دوران بربریت نمی بینید؟

این «بردگی مدرن» در شرایطی قانونی می شود که جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۳ کنوانسیون بین المللی حقوق کودک را امضاء کرده و براساس قوانین مدنی ایران، کنوانسیون های بین المللی امضاء شده توسط ایران لازم الاجرا هستند. بر اساس ماده ۲۱ این کنوانسیون کشورهایی که سیستم فرزندخواندگی را مجاز می دانند باید منافع عالی کودک را در اولویت قرار

دهند، یعنی تمام امکانات و شرایطی که برای رشد و امنیت جسمی و روحی کودک و آموزش و بهداشت اوست در نظر بگیرند.

مدتی قبل امیرحسین قاضی زاده، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس در مصاحبه‌ای با «بی بی سی» بسیار آسان موضوع را پیچانده و با گفتن دروغ بزرگی، سعی در پیدا کردن «عدالت» در این قانون جدید کرده بود: «در گذشته فرزندخوانده بدون هیچ شرط و محدودیتی می‌توانست با سرپرست خود ازدواج کند.» او به خبرگزاری «مهر» گفته بود: «براساس ماده‌ی ۲۷ لایحه‌ی جدید حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بد سرپرست؛ ازدواج فرزند خوانده با سرپرست، در صورت صلاحدید دادگاه امکانپذیر است و با این محدودیت امکان سوءاستفاده از کودکان وجود ندارد.» حال اینکه سال پیش، قانون ممنوعیت ازدواج بین دخترخوانده با پدرخوانده از مجلس گذشت، ولی شورای نگهبان بر پایه‌ی اینکه در اسلام ازدواج بین پدرخوانده و دخترخوانده مانعی ندارد و این قانون با شرع تطابق دارد، آن را رد کرد (البته این مانع از تجاوز جنسی و بدنی پدرخوانده نسبت به دخترخوانده به طور پنهانی نمی‌شد!) این رد و بدل‌های قانونی در حقیقت از سال ۱۳۸۸ آغاز شد، زمانی که بهزیستی برای اولین بار سعی کرد که ازدواج بین دخترخوانده و پدرخوانده را غیرقانونی نماید، اما شورای نگهبان آن را به این دلیل ممنوع نمود که در عرف اسلامی «فرزند» کسی است که از نطفه‌ی پدر و شیر مادر باشد، پس فرزندخوانده، حکم فرزندی ندارد و در نتیجه ازدواج بین دخترخوانده و پدرخوانده حلال است و نمی‌تواند شرعاً ممنوع شود.

در واقع قاضی زاده در سخنان خود تلویحاً می‌گوید ببینید چقدر وضع خراب است و تا چه اندازه ستم جنسی بر کودکان ما روا می‌شده است که این قانون

قرار است از عواقب این فجایع بکاهد!! این به آن معنی است که کودکان ما به حدی تحت ستم جنسی و تجاوز و خشونت جنسی از جانب مردها، بالأخص «پدرخوانده»های خود هستند که در نتیجه بهتر است لااقل به عقد این «پدران» درآیند!

قانونی کردن ازدواج با فرزندخوانده، در واقع تداوم سیاست سرکوب و نابودی سیستماتیک موقعیت زنان در جامعه؛ به زیر کشیدن موقعیت زنان در اجتماع، حتی به قیمت نابودی رشد طبیعی جسمانی و روانی آنان از کودکی است! این سیاست، دقیقاً یکی از روش‌های رژیم‌های سرکوبگر سرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده است (در هر کشوری متناسب با سنن و عرف آن کشور) برای خنثی کردن پتانسیل اعتراضی نیمی از نیروی محرک و فعال طبقه‌ی کارگر و اقشار زحمتکش تحت ستم در جامعه، خارج کردن زنان از زمره‌ی نیروی کار و وادار کردن آنان به عقب نشینی به محیط بسته‌ی خانه (مثلاً از طریق طرح به اصطلاح «دور کاری») و همچنین ایجاد انواع ناراحتی‌های روحی و صدمات جنسی و بدنی (که قانون فوق یکی از آن هست) دقیقاً به قصد فلج ساختن نیمی از طبقه‌ی کارگر صورت می‌گیرند. چرا که در تاریخ مبارزات و انقلابات کارگری هرگز سابقه نداشته که تنها مردان طبقه‌ی کارگر و زحمتکش وارد صحنه‌ی مبارزه یا انقلاب شوند. در نتیجه با فلج کردن نیمی از بدنه‌ی طبقه‌ی کارگر، نیمی از قدرت عمل و توانایی‌های این طبقه را از آن می‌زدایند.

وضعیت امنیت دانشگاه‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی نیز برای دختران دانشجو که در این شرایط به هر نحوی شده سعی در بیرون آوردن خود از منجلاب فرهنگ اسلامی این رژیم سرمایه‌داری دارند، به نحوی پیش می‌رود

که باعث می‌شود والدین دختران پذیرفته شده در دانشگاه‌های سایر شهرستان‌های غیر از محل سکونت، برای حفظ امنیت فرزندان خود، اجازه‌ی دور شدن آن‌ها را از خانه ندهند و به این ترتیب، درصد زیادی از دخترانی که در کنکور قبول می‌شوند، از رفتن به دانشگاه محروم و خانه‌نشین شوند و تن به ازدواج‌های ناخواسته بدهند.

از این می‌گذریم که در سال‌های پیش، رژیم، ابتدا رشته‌های تحصیلی را برای دختران دانشجو محدود کرد و بعد هم از آنجایی که تعداد دختران شرکت‌کننده در کنکور از پسران پیش‌تر بود، حق شرکت دختران را در دانشگاه محدود نمود.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که این رژیم دائماً در حال محدود کردن و ضربه زدن به حقوق انسانی زنان جامعه‌ی ما به هر نحو و وسیله‌ی ممکن است. گویی انسان مؤنث، برای ادامه‌ی حیات این رژیم سرسخت‌ترین نیروی متخاصم است. گویی شکم گرسنه و حمله‌های بیرحمانه و برخوردهای شارلاتان‌هایی که با اسلحه در خیابان‌ها گشت می‌زنند و در طول ۲۴ ساعت هیچ کار سازنده و در خور انسان انجام نمی‌دهند، کافی نبود، هر ساله با قوانین جدید، حلقه را بر گردن زنان ما تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌کنند. به این امید که هیچ سازماندهی و تشکیلاتی نیست که در مقابلشان بایستد.

با روی کار آمدن روحانی و روشن شدن روزافزون ماهیت واقعی او، تمام توهومات دوران انتخابات ریاست جمهوری یک به یک می‌باید از بین رفته باشد. اعدام‌ها، سنگسارها، تشدید میزان تعقیب، دستگیرها و خشونت‌های خیابانی، همه نتیجه‌ی ترس شدید رژیم از قیام مردم است و روحانی در این مورد، فرقی با احمدی نژاد و دیگر ارکان نظام ندارد. تنها تفاوت در زمینه‌ی

مسائل و اتفاقاتی است که روی وجهه‌ی او در برابر دنیای غرب تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، باز هم این خامنه‌ای است که از پشت چهره‌ی روحانی دارد حکومت می‌کند و در رابطه با سیاست داخلی، همواره به سیاست خصمانه‌ی جمهوری اسلامی در گذشته نسبت به زنان و نیروهای اپوزیسیون سیاسی ادامه می‌دهد، مگر اینکه برای سازش با غرب مجبور به ایجاد تغییری ظاهر گردد. در نتیجه، زنان زحمتکش ایران از هیچ نظر نباید هرگز به ماهیت ارتجاعی هیچیک از رؤسای جمهور به اصطلاح منتخب این رژیم، تردید یا امید داشته باشند، بلکه تنها راه‌هایی از زنجیرهای این رژیم را می‌باید در مبارزه‌ی متحدانه‌ی خود با باقی زحمتکشان طبقه‌ی کارگر جستجو کنند.

اخیراً البته زنان حقوقدان و مترقی و فمینیست در محکوم کردن قانون جدید ازدواج با دخترخوانده، مصاحبه‌های زیادی کرده و یا مقالات متعددی نوشته‌اند که همه قابل تقدیر هستند. این‌ها نیروهای مقاوم در برابر تجاوزات رژیم به زنان ایران هستند و باید از مقاومت و مبارزات آن‌ها در شرایط کنونی دفاع کرد. برخی از این حقوقدانان که خود زن هم هستند می‌پرسند که نمایندگان مجلس بر اساس چه انگیزه‌ای به تصویب این قانون پرداختند؟! و اینکه تصویب چنین قانونی را با هیچ معیاری نمی‌توان توجیه کرد! آنان به درستی می‌گویند دختری را که به علت بی‌سرپرستی به خانواده‌ای پناه می‌برد و به پدرخوانده‌ی خود به چشم پدر می‌نگرد، چگونه می‌توان به همسری گرفت، فقط به این دلیل که او به سن بلوغ رسیده و «نامحرم» می‌گردد؟ به علاوه از نظر روانی چه اتفاقی برای مادری خواهد افتاد که از این پس باید فرزندش را در مقام زن دوم همسرش ببیند؟! حقوقدانان و روانشناسان کودک،

مانند اکثر زنان و مردان با وجدان و آگاه ما، می گویند که این قانون دید جنسی مردان را نسبت به دختر بچگان ما در جامعه گسترده می کند و اینگونه ازدواج ها تبدیل به آزارهای جنسی و روانی برای این دختران می شود و آثار نامطلوب و غیرقابل جبرانی بر زندگی آنان تا پایان عمر می گذارد.

آنچه اما در این پیام ها به چشم نخورده است، پیام تشکیل تشکل های مستقل زنان حول محور برخی مطالبات از رژیم و ساختن جبهه‌ی مقاومت در برابر این قبیل حملات به حقوق زنان است. از دیدگاه زنان کارگر و زحمتکش ما -به عنوان بیشترین کسانی که به علت شرایط مادی، یا خود و یا فرزندانمان در کودکی مجبور به پناه بردن به خانواده‌ی دیگری شده یا می شوند- می توانند تشکل های خود را ساخته و طی بیانیه های خود، مطالباتی از این نوع را به گوش همگان، مخصوصاً مسئولان دستگاه های قضایی و مقتنه برسانند و رژیم را وادار به عقب نشینی کنند:

۱- مجلس باید سریعاً قانونی تصویب کند که بر اساس آن دولت موظف باشد تمام زنان ما را از نوزادی تا مرگ، هر زمان که به علتی کمبود مالی داشته و قادر به گذران یک زندگی شرافتمندانه نیستند، از طریق بیمه های اجتماعی حمایت نماید و زندگی آنان را تا حدی تأمین کند که بتوانند از خود مکانی برای زندگی داشته و از پس هزینه های ابتدایی خود بدون نیاز به یک «قیم» برآیند (واضح است وقتی تنها طی یک مورد، ۳۳ میلیارد دلار از نظام بانکداری ایران «مفقود» می شود، و با وجود وضعیت وخیم نرخ ارز، ۵۰۰ دستگاه خودروی پورشه وارد کشور می گردد، رژیم نمی تواند به بهانه‌ی فقدان بودجه برای این مورد- که به مراتب کم تر از چنین ارقامی خواهد بود- طفره رفتن از چنین اقدامی را توجیه کند!).

۲- کودکانی که زیر سن قانونی هستند و یا زنانی که دارای بیماری جسمی یا روانی می‌باشند، باید در پانسیون‌های جمعی نگهداری شده و از همان بودجه‌ی بالا برخوردار شوند. این پانسیون‌ها سپس تحت نظارت عموم بوده و تشکل‌ها و نهادهای مستقل زنان در نظارت کار این پانسیون‌ها دخالت داشته باشند. به این ترتیب هیچ دختری نیاز به «پدرخوانده» نخواهد داشت.

۳- نزدیکی جنسی یا بدنی با دختران زیر سن قانونی و روابط تحمیلی نسبت به دخترانی که به سن قانونی رسیده‌اند، باید کاملاً غیرقانونی شناخته شده و مشمول اشد مجازات باشند.

با مطرح کردن اینگونه مطالبات می‌باید در برابر این پدرسالاری دوران بربریت ایستاد و به مسئولان امر ندا داد که ما خواهان چه نوع قوانینی هستیم. تشکل‌های کارگران زن که طبیعتاً زیربنایی کارگری دارد (چون به وسیله‌ی زنان کارگر و تهیدست شکل می‌گیرد) می‌باید از پشتیبانی پیشروهای کارگری برخوردار شود و سایر کارگران را هم به پشتیبانی از این زنان بلند کند، زیرا این‌ها مسائلی است که می‌تواند بر روی زندگی دختران آن‌ها هم اثر بگذارد. پشتیبانی کارگران مرد و مردان مترقی و با وجدان از دختران ما در برابر چنین قانونی در این مقطع بسیار مؤثر و البته نمودار فرهنگ مبارزاتی دیرینه‌ی ما است.

سارا قاضی
۲ آذر ۱۳۹۲

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>
ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com
مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری